



حالا آرام هستی یا باز هم دل‌برنم؟



هی! من غذای تو نیستم - از این کارها دست بردار!

اوخ!



من این درگیری را شروع نکردم! چطور نفعی من را نباید بخوری؟



دوباره برو که رفتیم!



حالا بهتر شد! من نمی‌خواستم این کارها را بکنم، اما راه مراقت از خودم همین بود!



اگر مرا بخوری، او ناراحت می‌شود.

و اگر جان‌بزرگ بفهمد ... ممکن است تبدیل کند به کیف!



تو شکارچی هستی، می‌دانم. این کاری است که همیشه انجام می‌دهی، اما من هم کارهایی برای خودم دارم: مثل دیدن خواهرم!